

اگر ما مترجمان نباشیم

علی خزاعی فر

جناب سردبیر. بنده از اینکه نقدی بر ترجمه‌ام چاپ کرده‌اید و آبروی من و ناشرم را برده‌اید بسیار عصبانی‌ام. درست است که تیراژ این ترجمه دویست تا بیشتر نیست، ولی این ترجمه ظرف یک سال دو بار تجدید چاپ شده، و تا به حال هیچ شکایتی از هیچ خواننده‌ای گزارش نشده ولی منتقد محترم و هتاک شما، که بنده اصلاً نمی‌شناسمش و لذا هیچ هیزم تری به ایشان نفروخته‌ام، چاک قلمش را کشیده و هرچه لایق ترجمه خودش و خانواده‌اش بوده نثار ترجمه من کرده و در دو صفحه بیش از سی بار به بنده توهین کرده، از جمله گفته «کسی باید دست به ترجمه ادبیات بزند که لااقل یک زبان را کمی بلد باشد». یا گفته «مترجم سخت تلاش کرده که از متن ادبی ادبیت زدایی کند و طلای نویسنده را به مس تبدیل کند و در این کار الحق موفق بوده است.»

بنده شش ماه آزرگار، انگار که به تنبیه و شکنجه محکوم شده باشم، پشت میز نشسته، پشتم را قوز کرده و نیم بلکه یک شماره نور چشمم را ضعیف کرده و مقادیر زیادی فسفر مغز سوزانده‌ام و در این وانفسای اقتصادی و سیاسی رمانی را ترجمه کرده‌ام تا هم ساعتی وقت خواننده خوش شود و هم رونق ترجمه در کشور از بین نرود. آن وقت منتقد محترم با دو صفحه نوشته، فاتحه ۶۰۰ صفحه ترجمه مرا خوانده و مرا پیش خواننده و ناشر و سایر مترجمان سکه یک پول سیاه کرده.

من متحیرم که افرادی نظیر این منتقد محترم چطور از ساغر ادبیات جهان می‌نوشند و ساغر می‌شکنند. به قول خوزه ساراماگو نویسنده‌ها ادبیات ملی ولی مترجمان ادبیات جهانی را می‌نویسند. بدون مترجمان ادبیات جهانی وجود ندارد. اگر ما مترجم‌ها نباشیم، شما همگی باید بروید از زبان اصلی بخوانید. پس چرا با این قبیل نقدها مترجمان را ناامید می‌کنید؟ در کار ترجمه که پولی نیست؛ مختصری اعتبار اجتماعی است که شما با نقدهایتان فاتحه همان را هم می‌خوانید. گیرم ترجمه من نقص داشته باشد، ولی همین ترجمه ناقص از نبود آن بهتر

نیست؟

حقیقتاً حیف من است که با این منتقد هتاک دهن به دهن بشوم. هر کس باید قدر نفس و دهان خود را بداند. من در حین ترجمه نفسم با نفس نویسنده ای بزرگ می آمیزد و دهانم را که باز می کنم حرف خوش نویسنده از دهانم بیرون می آید. ایشان دهانش را که باز می کند چرت و پرت از آن بیرون می ریزد و نفس بویناکش هوای ادبیات را مسموم می کند. شما را به خدا ببینید چه نوشته است: «قبول دارم که مترجمان مدام وفاداری نشان می دهند و یکسر خیانت می کنند ولی این مترجم ما فقط خیانت می کند.» اولاً خائن خود تو و جد و آبادت است. ثانیاً، امروز دیگر همه ترجمه شناسان اذعان دارند که هیچ ترجمه ای ترجمه نهایی نیست و هر ترجمه ای را همیشه می توان کامل تر کرد. پس ترجمه ذاتاً امری ناقص است. این منتقد ناآگاه هر اشکالی را که در ترجمه دیده به بنده نسبت داده، و به مغز کوچکش خطور نکرده که بابا! خود زبان اشکال دارد. وقتی خود نویسنده در بیان عقاید و احساساتش واژه کم می آورد، از مترجم نباید انتظار معجزه داشت. مترجم با زبانی که ذاتاً الکن است چطور می تواند زبان الکن نویسنده را به زیبایی ترجمه کند؟ چرا بی جهت کاسه و کوزه را بر سر مترجم بیچاره می شکنید؟

منتقد محترم در نقد خود کلی گویی کرده و فقط به دو مورد مشخص اشاره کرده که پاسخ می دهم. مورد اول این است که گفته صحنه بوسه را درست ترجمه نکرده ام. اولاً اهل فن می دانند که بوسه ترجمه پذیر نیست؛ حتی عوام هم می دانند که بوسه را با پیغام و پس غام هم نمی شود منتقل کرد. ثانیاً ترجمه قسمت بوسه اصلاً کار من نیست، بلکه حاصل توافق ناشر و ممیز کتاب است. همین که حذف نشده جای شکر دارد. مورد دوم این است که گفته مترجم حرف های شخصیت زن داستان را نفهمیده و بد ترجمه کرده است. ای کاش ایشان به مصداق عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو اشاره می کردند که، در عوض، مترجم حرف های شخصیت مرد داستان را دقیق فهمیده و درست ترجمه کرده است. این اشکالی که منتقد محترم مطرح کرده اصلاً به ترجمه مربوط نمی شود و یک مشکل جهانی است. من بارها شنیده ام که آقایان اساساً در فهم منظور خانم ها مشکل دارند و نتیجه آن هم سوء تفاهم هایی است که مدام بین آقایان و خانم ها پیش می آید. من اتفاقاً خیلی سعی کردم جملات شخصیت زن داستان را به دقت گوش کنم تا بفهمم منظورش چیست ولی باید اعتراف کنم در بسیاری از موارد منظور را نفهمیدم و مجبور شدم حرف خودم را ترجمه کنم، هر چند در مواردی اصلاً تردید داشتم که شخصیت زن داستان خودش هم می داند که چه می خواهد و منظورش چیست.